


روزمهرگی می‌شود. تفاوت ما و آنها این است که وقتی زندگی ما روی دور تکرار می‌افتد خودمان هم افسرده می‌شویم اما آقا معلم می‌نشیند و یک برنامه زیبای هفتگی می‌چیند تا زندگی تکراری و یکنواختشان را مثل روز اول زیبا و شیرین کند. برنامه‌شان همچنان پیچیده و عجیب و غریب نیست و همان کارهایی است که ما می‌کنیم مثل کوهنوردی و پارک و سینما و اینها، اما آقا معلم چنان زیبا و پرهیجان تعریفشان می‌کند که فکر می‌کنیم چه کارهای جذاب و هیجان‌انگیزی هستند. مرغ همسایه غاز است دیگر!

از چیزهای جالب دیگر در این کتاب، که اگر جوانان به آن عمل کنند آمار طلاق به طرز چشمگیری کاهش می‌یابد، گفت‌وگوهای مکرر و طولانی بین عسل و آقایشان است. یکی از مشکلات ما همین است که بلد نیستیم با همسر و همکار و همسایه، گفت‌وگو کنیم. یعنی میانگین مکالمات ما از سرانه مطالعه‌مان هم کمتر است.

مگر این‌که شارژرایگان داشته باشیم! البته اگر خودمان را خفه کنیم هم کیفیت حرف‌هایمان با صحبت‌های گیله مرد و بانو! قابل مقایسه نیست. با خواندن «یک عاشقانه آرام»، مهارت گفت‌وگو را هم یاد می‌گیریم. یک حرف‌هایی هم بین این زوج عاشق، رد و بدل می‌شود که انگار درباره ما نوشته شده و بر اساس ضرب‌المثل (دشنام که روی زمین بیفته صاحبش برش می‌دارد) ما به خودمان می‌گیریم. مثلاً وقتی گیله مرد این جملات را به عسل می‌گوید: «من و تو، عسل، زمانی به کشف عشق رسیده‌ایم که کودکان بی‌خیال بازگوش هم، سروده‌های عاشقانه را یاد گرفته‌اند که عاشقانه زمزمه کنند، با چشمانی مملو از صداقت صوری عشق. آنها حتی غم عشق را هم عیناً تقلید می‌کنند... خوفناک است عسل! اما حتی به قلب هم آموخته‌اند که به تبیدن‌های عاشقانه تظاهر کند. خوفناک است عسل!» انگار انگشت در چشم ما فرو کرده است. خلاصه مطلب این که در شب‌های آرام پاییزی «یک عاشقانه آرام» را بخوانید و با یک تیر چند نشان بزنید. 



یکی از مشکلات ما همین است که بلد نیستیم با همسر و همکار و همسایه، گفت‌وگو کنیم. یعنی میانگین مکالمات ما از سرانه مطالعه‌مان هم کمتر است



# از سیاست تا خواستگاری

مروری متفاوت بر «یک عاشقانه آرام» اثر نادر ابراهیمی

منصوره رضایی

روزنامه‌نگار

حتماً می‌دانید که شعار طرح پاییزه کتاب «حال خوش خواندن» بود که آدم با تلفظش به خَرّ و خَرّ می‌افتد و فکر می‌کند تمام برگ‌های زرد دنیا دارد زیر پایش خش خش می‌کند. چند روز پیش من هم مثل همه کتابخوان‌ها به یکی از کتابفروشی‌های بزرگ شهرمان - که خیلی خارجی‌طور است و علاوه بر کتاب، همه چیز در آن پیدا می‌شود - رفتم و «یک عاشقانه آرام» را از قفسه پرفروش‌ها برداشته و حال خوش تخفیف‌داشتم که ناگهان یک آقای موجه و متشخص، چند بازی فکری غول‌پیکر روی میز صندوقدار گذاشت و وقتی فاکتور خرید را گرفت فریاد رسایی سر داد: «پس بیست و چند درصد تخفیف پاییزه چه می‌شود؟» صندوقدار بیچاره، هر چه توضیح داد و دلیل آورده که لگو و پازل و فلان و بیسار، کتاب نیست و روی پوسترها هم ننوشته «حال خوش بازی» به گوش مرد نرفت و عریده‌جویان و افسوس‌کنان، فضای متشنج و ناآرام کتابفروشی را ترک کرد.

ما می‌دهد و چاره‌ای جز ازدواج ندارد. «دختر، زیر نگاه پر شرم شمالی‌ام لبخند زد و به نرمی مه واقعی پرسید: اینجا چه می‌خواهید؟» «برای عسل آمده‌ام؛ عسل اصل.» «منم. منم عسل اصل.» «عسل می‌خواهم نه کندوی عسل. با صد هزار زنبور گزنده بی‌پروا. عسل خندید.»

«منم. اسمم عسل است و اصل اصل.» درست است که این شیوه مغز زنی! خیلی خوب و زیباست و با اسم عسل، جواب داده اما یادتان باشد که این روش را نمی‌توان درباره هر کسی اجرا کرد و باید حواستان به اسم و رسم طرف باشد و بر اساس نام وی، تدبیر متفاوتی بیندیشید!

گرچه زندگی معلم عاشق پیشه و عسل اصل، خیلی عاشقانه و آنچنانی شروع می‌شود اما مثل هر عشق و عاشقی دیگری، زود از تب و تاب می‌افتد و دچار

داشتم درباره «یک عاشقانه آرام» می‌گفتم. اثر مشهور نادر ابراهیمی که پای ثابت پرفروش‌های طرح فصلی کتاب بوده. البته داستان این کتاب، خیلی آرام هم نیست. شخصیت اصلی، معلم ادبیات آرمانخواهی است که بر ضد حکومت پهلوی می‌شورد و زندگی آرامش را زیر و رو می‌کند. ابزار مبارزه گیله مرد، کتاب است و سنگرش هم کتابفروشی، اما نکته جالب و جذاب ماجرا این است که تمام وقایع داستان در دل یک زندگی عاشقانه و شاعرانه اتفاق می‌افتد. یعنی نادر ابراهیمی شعرها را ریخته در داستان‌ها و سیاست را هم قاطی قصه اصلی کرده. نثر آقای نویسنده، آن‌قدر زیبا و شعرگونه است که خوراک یک سال و بلکه یک عمر فضای مجازیتان را تأمین می‌کند. مثلاً این جملات را با دید کپشن و پروفایل بخوانید و حالش را ببرید: «عشق، یک قطار مسافربری نیست تا تو اگر کمی دیر رسیدی قطار رفته باشد و تو مانده باشی با چمدان‌های سنگین، با تأسف، با قطره‌های اشکی در چشمان حسرت.» یعنی آدم هوس می‌کند شکست عشقی بخورد و «نیست» و این جمله را به «است» تبدیل کند و اشک مخاطب خاص و غیر خاص را دریاورد!

البته «یک عاشقانه آرام» فقط به درد ناله‌های عاشقانه نمی‌خورد و کاربرد کاملاً متفاوتی هم دارد. همان‌طور که نادر ابراهیمی در آغاز کتاب گفته، این اثر یادگار کوچکی به آنهایی است که در آغاز راهند. بنابراین، اگر احساس می‌کنید شما هم در آغاز

راهید یا دارید در آغاز راه قرار می‌گیرید حتماً «یک عاشقانه آرام» را بخوانید و روش‌های جذب مخاطب را یاد بگیرید. باور کنید این کتاب، خیلی بیشتر از پکیج‌های محبوب شدن و جذاب ماندن و اینها کارتان را راه می‌اندازد و به اندازه

مهره مار مؤثر است. یعنی شما روش

جذب مخاطب را بخوانی دهانت باز می‌ماند و ضرب‌المثل دود از کنده بلند می‌شود را با پوست و گوشت و استخوان، درک می‌کنی. ماجرا از این قرار است که معلم ادبیات قصه ما عاشق دختری به نام عسل می‌شود و طوری از او خواستگاری می‌کند که دختر، چاره‌ای جز پذیرفتن ندارد. جواب دختر هم آن‌قدر جالب است که گیله مرد را در مقابل عمل انجام شده قرار

